

استدلالی ضد فراوظیفه معرفتی

محمد رضا حاجی قاسمی *

DOI: 10.22096/ek.2026.2096189.1668

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۳]

چکیده

فراوظیفه معرفتی، مفهومی جدید در معرفت‌شناسی است. نخستین بار، مفهوم فراوظیفه در فلسفه اخلاق مطرح شد. پس از آن، مناقشات وسیعی در باب ارائه فهمی سازگار از آن در ساحت اخلاق هنجاری مطرح گردید. در چند دهه گذشته، این بحث به معرفت‌شناسی نیز وارد شده است. عده‌ای بر وجود فراوظیفه معرفتی تأکید کرده‌اند. در این مقاله، استدلالی در رد فراوظیفه در حوزه معرفت‌شناسی ارائه می‌شود. این استدلال بر پایه تقسیم وظایف معرفتی به دو دسته کامل و ناقص طرح می‌گردد. در فلسفه اخلاق و به تبع آن در معرفت‌شناسی، وظیفه را به دو دسته کامل و ناقص تقسیم کرده‌اند. وظیفه کامل، نوعی از وظیفه است که ناظر به انجام دادن عملی مشخص و معین است، در حالی که وظیفه ناقص ناظر به انجام دادن کنش معینی نیست. چنین وظیفه‌ای هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد و تکمیل نمی‌شود. با تکیه بر مشکل پرمطالبگی، می‌توان وجود وظیفه معرفتی کامل در ساحت معرفت را زیر سؤال برد و نتیجه گرفت که فقط نوع وظیفه در حوزه معرفتی، وظیفه ناقص است. بر این اساس در این پژوهش، استدلالی با نام «عدم تناهی» در رد فراوظیفه معرفتی معرفی شده است. ریشه این استدلال را می‌توان در مخالفت سوزان هیل با فراوظیفه در اخلاق یافت؛ همچنین در ادامه بر پایه استدلال عدم تناهی، سه رویکرد موافق با وجود فراوظیفه معرفتی نقد شده‌اند.

واژگان کلیدی: فراوظیفه؛ فراوظیفه معرفتی؛ وظیفه ناقص؛ وظیفه معرفتی؛ وظیفه معرفتی ناقص.

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
Email: m_hajighasemi@atu.ac.ir



۱. مقدمه

فراوظیفه مفهومی پیچیده و چالش برانگیز در فلسفه اخلاق معاصر است. به طور تقریبی می توان این مفهوم را چنین تعریف کرد: عملی که گرچه از حیث اخلاقی الزامی نیست، انجام دادن آن بهتر از بدیل های مجاز است. عملی که فراتر از وظیفه اخلاقی تلقی می شود.^۱ به بیانی دیگر، اعمالی وجود دارند که هیچ اجبار بر انجام دادن آنها نیست، اما انجام دادن آنها ارزش اخلاقی دارد. نمونه های فراوانی از چنین اعمالی وجود دارد. برای مثال، فردی را در نظر بگیرید که از محلی عبور می کند و می بیند که ساختمانی در حال سوختن است. او از ساختمان صدای کودکی را می شنود. زمانی که این فرد علیرغم خطر جانی موجود برای نجات کودک اقدام کند و به داخل ساختمان برود، عملی فراوظیفه انجام داده است.^۲ به طور شهودی، رهگذر عادی الزامی اخلاقی ندارد تا در شرایط یادشده، چنین عملی انجام دهد. عامل چنین فعلی مورد تحسین قرار می گیرد، اما هیچگاه به کسی فرمان نمی دهیم که باید چنین عملی انجام دهد.

فراوظیفه اخلاقی به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، موضوع پژوهش های فراوانی بوده است. در حالی که شهود اخلاقی معمولاً وجود رده ای از اعمال اخلاقی فراوظیفه را قبول می کند، فیلسوفان بر سر جایگاه این دسته از اعمال در نظریه های اخلاقی اختلاف نظر جدی دارند. برخی به کلی منکر فراوظیفه شده اند، برخی دیگر به صورت مشروط فراوظیفه را قبول می کنند و برخی نیز تلاش دارند تا جایی برای اعمال فراوظیفه در نظریه اخلاقی مورد نظر خود باز کنند و از آن دفاع نمایند.^۳ این اختلاف نظرهای متعدد به این دلیل رخ داده که مفهوم فراوظیفه با چالش های فلسفی جدی روبه رو است. مشهورترین اشکالی که ناظر به فراوظیفه طرح شده، پارادوکس فراوظیفه است که براساس آن مشخص نیست که چگونه عملی از حیث اخلاقی خوب و مطلوب ارزیابی می شود، ولی الزام اخلاقی بر انجام دادن آن نیست.^۴

در دهه های گذشته، مفهوم فراوظیفه از مرزهای حوزه اخلاق فراتر رفته و مباحثی پیرامون آن در سایر حوزه های فلسفی شکل گرفته است. برخی فیلسوفان مدعی هستند که اگر فراوظیفه مفهومی ممکن و قابل دفاع در اخلاق به عنوان یک حوزه هنجاری باشد، آنگاه می توان آن را در

1. David Heyd, "Supererogation," in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, ed. Edward N. Zalta (Metaphysics Research Lab, Stanford University, 2019).

2. Alfred Archer, "Do We Need to Make Room for Quasi-Supererogation?," *The Journal of Value Inquiry* 50, no. 2 (2016): 341, <https://doi.org/10.1007/s10790-015-9515-8>.

3. Heyd, under "Supererogation," sec. 3.

4. Terry Horgan and Mark Timmons, "Untying a Knot from the inside out: Reflections on the 'Paradox' of Supererogation," *Social Philosophy and Policy* 27, no. 2 (2010): 29, <https://doi.org/10.1017/S026505250999015X>.

سایر حوزه‌های هنجاری مثل معرفت‌شناسی نیز ممکن و قابل دفاع دانست.^۵ بر طبق این دیدگاه، ممکن است اعمال معرفتی باشند که از حیث معرفت‌شناسانه الزامی نیستند، اما از همین حیث انجام دادن آنها مطلوب است. از آنجا که پژوهش‌ها در این زمینه تازه آغاز شده است، ادبیات بحث، بسیار محدود است.

این پژوهش در ادامه چنین خواهد بود: در بخش دوم، من سه رویکرد مختلف طرفداران فراوظیفه معرفتی را طبقه‌بندی و بررسی خواهم کرد. در بخش سوم، استدلال خواهم کرد که وظیفه معرفتی از جنبه مهمی با وظیفه اخلاقی متفاوت است و این تفاوت به این نتیجه ختم می‌شود که تنها وظایف معرفتی ناقص (Imperfect duty) ممکن هستند. در بخش چهارم، استدلالی را طرح خواهم کرد که از اینجا به بعد در این مقاله آن را «استدلال عدم تهاهی» نامیده‌ام. این استدلال تطابق فراوظیفه معرفتی را با وظیفه معرفتی ناقص زیر سؤال می‌برد. در بخش پنجم، نشان خواهم داد که چرا رویکردهای مختلف در دفاع از فراوظیفه معرفتی ناکام هستند و استدلال عدم تهاهی، چالشی جدی برای آنها است. در بخش ششم، چند نقد احتمالی به رویکردم در این مقاله را پاسخ خواهم داد.

۲. طبقه‌بندی رویکردهای مدافعان فراوظیفه معرفتی

من همه تلاش‌ها برای دفاع از فراوظیفه معرفتی را به سه رویکرد تقسیم می‌کنم. نخست، رویکردی است که آن را رویکرد مصداقی می‌نامم. این رویکرد می‌خواهد تا وجود فراوظیفه معرفتی را از طریق ارائه مصداقی، که به نحو شهودی فراتر از وظیفه معرفتی در نظر گرفته می‌شوند، اثبات کند. طرفداران این رویکرد به شهود افراد متوسل می‌شوند و استدلال می‌کنند که برخی اعمال معرفتی به‌وضوح از حیث معرفتی خوب هستند، اما الزامی معرفت‌شناسانه در انجام دادن آنها وجود ندارد و این اعمال فراوظیفه معرفتی هستند. برای نمونه، هدبرگ پیشنهاد می‌کند که فردی که در هر روز بخشی از زمان خود را به بازاندیشی و تأمل بر باورهای خود اختصاص می‌دهد، یک فعل فراوظیفه انجام می‌دهد.^۶ به نحو مشابه، لی مدعی است که خلاقیت داشتن در حل مسائل علمی و پژوهشی یک فراوظیفه معرفتی است. برای نمونه‌ای مشخص، لی به کار اینشتین اشاره می‌کند که نظریه نسبیت عام را ارائه کرد و به‌طور طبیعی نمی‌توان چنین چیزی را وظیفه معرفتی اینشتین لحاظ کرد. عملکرد او در جایگاه پژوهشگر فیزیک باید یک فراوظیفه معرفتی لحاظ

5. Alfred Archer, "What's the Use of Non-Moral Supererogation?," in *Handbook of Supererogation*, ed. David Heyd (Springer Nature Singapore, 2023), 237, https://link.springer.com/10.1007/978-981-99-3633-5_14.

6. Trevor Hedberg, "Epistemic Supererogation and Its Implications," *Synthese* 191, no. 15 (2014): 30-3629, <https://doi.org/10.1007/s11229-014-0483-5>.

شود.^۷ در همه این موارد، فارغ از جزئیات هر کدام، استراتژی یکسانی حکم فرماست. از آنجایی که مصادیقی از کنش معرفتی هست که دو ویژگی دارند: از حیث معرفتی انجام دادن آنها مطلوب است و الزامی نیستند، پس فراوظیفه معرفتی قابل دفاع است.

رویکرد دوم، که به آن عنوان رویکرد ساختاری می‌دهم، از حیث نظری پیچیده‌تر است. این رویکردی است که مک‌ال‌وی ارائه داده است. او استدلال می‌کند که در حوزه معرفت‌شناسی مانند اخلاق، هر دو جنبه ارزش‌شناسانه و وظیفه‌شناسانه وجود دارد؛ یعنی همانگونه که در اخلاق یک کنش هم از جهت الزامی بودن یا ممنوع بودن و ... و هم از جهت ارزش اخلاقی می‌توان مدنظر باشد، همین وضعیت در مورد کنش معرفتی در معرفت‌شناسی هم وجود دارد؛ زیرا این دو جنبه در معرفت‌شناسی وجود دارند، پس کنش معرفتی خوب (حیث ارزش‌شناسانه) و غیرالزامی (حیث وظیفه‌شناسانه) قابل تعریف است، همانگونه که در اخلاق هم، چنین است.^۸ محور اصلی این رویکرد چنین است که در هر حوزه هنجاری اگر دو وجه ارزش‌شناسانه و وظیفه‌شناسانه قابل طرح باشند، فراوظیفه در آن تعریف‌شدنی است. گرچه امکان چنین امری هست؛ در بخش پنجم استدلال خواهم کرد که شرطی که مک‌ال‌وی طرح کرده است برای اثبات فراوظیفه معرفتی به‌طور خاص کافی نیست.

رویکرد سوم را رویکرد پیامدگرا می‌نامم. براساس نظر آرچر، پذیرش فراوظیفه معرفتی به حل مشکل پر مطالبگی وظایف معرفتی کمک می‌کند. جامعه‌ای را در نظر بیاورید که در آن فقط وظایف معرفتی وجود دارند. در چنین جامعه‌ای وظایف معرفتی بسیار دشوار هستند و باعث می‌شوند تا به‌مرور زمان و به‌تدریج تمایل افراد جامعه برای انجام دادن این وظایف کاهش یابد. علت چنین مسئله‌ای مطالبگی این وظایف و نبود هیچگونه کنش معرفتی خواهد بود که فراوظیفه باشد. استانداردهای معرفتی با استانداردهای بالا باعث تمرد مردم جامعه مورد بحث از هنجارهای معرفتی خواهد شد. در نتیجه این وضعیت، عامل انسانی کمتر به وظایف معرفتی خود عمل خواهد کرد. این مسئله خود به جامعه آسیب می‌زند. آرچر استدلال می‌کند که ساختار هنجاری در حوزه معرفت‌شناسی که فراوظیفه معرفتی را در خود جای داده باشد بر ساختاری بدیل، که چنین رده‌ای از کنش‌های معرفتی را نداشته باشد، ترجیح دارد، زیرا چنین ساختاری برای جامعه پیامدهای بهتری دارد. آرچر می‌گوید: دلیل اینکه یک مجموعه از هنجارهای معرفتی

7. Han Li, "A Theory of Epistemic Supererogation," *Erkenntnis* 83, no. 2 (2018): 350, <https://doi.org/10.1007/s10670-017-9893-3>.

8. Brian McElwee, "Supererogation Across Normative Domains," *Australasian Journal of Philosophy* 95, no. 3 (2017): 506, <https://doi.org/10.1080/00048402.2016.1253760>.

که جایی برای فراوظیفه دارند بر آنهایی که ندارند ترجیح دارد، این است که بهتر تضمین می‌کند مردم یک استاندارد پایه معرفتی را در فرآیند تشکیل باور خود برآورده کنند.^۹

این سه رویکرد، اصلی‌ترین استراتژی‌هایی است که فعلاً در ادبیات این بحث در دفاع از فراوظیفه معرفتی یافت می‌شود؛ اما من استدلال می‌کنم که هر کدام از این رویکردها مشکلات خود را دارد که در بخش پنجم به آن پرداخته می‌شود. پیش از ارزیابی این رویکردها لازم است تا مفهوم وظیفه معرفتی توضیح داده شود. در ادامه استدلال خواهم کرد که زمانی که وظیفه معرفتی به درستی فهم شود، هیچ جایگاهی برای فراوظیفه معرفتی وجود نخواهد داشت.

۳. وظیفه معرفتی

۳-۱. ملاحظات عمومی

مفهوم وظیفه معرفتی، مفهومی پرمنافشه در معرفت‌شناسی معاصر است. برخی فیلسوفان وجود وظیفه معرفتی را به کلی انکار کرده‌اند. یک نحوه استدلال در این مسئله این است که از آنجایی که در فرآیند تشکیل باور هیچ عامل انسانی اختیاری ندارد و باور پس از درک شواهد خودبه‌خود شکل می‌گیرد، بنابراین تعریف وظیفه معرفتی ممکن نیست.^{۱۰} این استدلال بر پایه اصل شناخته‌شده «باید دلالت بر توانایی دارد» (Ought implies can) است. اگر عامل یک کنش توانایی برای انجام دادن آن را نداشته باشد، لذا نمی‌توان چنین کنشی را وظیفه او دانست یا او را به انجام دادن آن الزام کرد.^{۱۱} اگر تشکیل باور امری ارادی نباشد بر اساس این استدلال، وظیفه معرفتی قابل تعریف نیست.

مخالفت‌های بیشتری نیز نسبت به مفهوم وظیفه معرفتی طرح شده است. برای نمونه، رن استدلال می‌کند که وظیفه معرفتی فی‌نفسه وجود ندارد؛ آنچه با آن مواجه هستیم، وظایف اخلاقی در باب امور معرفتی است.^{۱۲} براساس این دیدگاه، وظایف ناظر به واکاوی باورها، جمع‌آوری شواهد و کنش‌های دیگری که بعضاً وظیفه معرفتی فرض شده‌اند، چیز جز همان وظیفه اخلاقی نیستند که در حوزه معرفت‌شناسی مصداق یافته است.

بر این اساس به هیچ وجه نیاز به مفهوم مستقل وظیفه معرفتی نخواهد بود. چالش جدی‌تر از این مورد را کسانی مطرح می‌کنند که قائل به حوزه‌های مستقل هنجاری نیستند. برای مثال، بوث

9. Archer, "What's the Use of Non-Moral Supererogation?," 245.

10. William P. Alston, "The Deontological Conception of Epistemic Justification," *Philosophical Perspectives* 2 (1988): 260, <https://doi.org/10.2307/2214077>.

11. The Editors of Encyclopedia Britannica, "Ought Implies Can," in *Encyclopedia Britannica*, 2018, <https://www.britannica.com/topic/ought-implies-can>.

12. Chase B. Wrenn, "Why There Are No Epistemic Duties," *Dialogue* 46, no. 1 (2007): 115, <https://doi.org/10.1017/S001221730000158X>.

از این ایده دفاع می‌کند که تنها یک سنخ وظیفه وجود دارد و آن هم وظیفه «با در نظر گرفتن همه چیز (All-things-considered duty)» است.^{۱۳} بر طبق این رویکرد، کنشگر هیچ نوع وظیفه جداگانه‌ای نظیر وظیفه اخلاقی یا معرفتی ندارد. در هر شرایطی فرد فقط یک وظیفه دارد که با در نظر گرفتن همه چیز از جمله عوامل معرفتی، اخلاقی و... تعیین می‌شود؛ سپس فرد براساس نتیجه نهایی، که حاصل برآیند همه این موارد است، کنش مناسب را انتخاب می‌کند.

بسیاری از فیلسوفان علیرغم این مخالفت‌ها وظیفه معرفتی را قبول می‌کنند، گرچه در باب جزئیات مربوط به آن اختلاف نظر دارند. برخی وظیفه معرفتی را تنها وظایف سلبی (Negative duty) لحاظ می‌کنند. نلسن معتقد است که کنشگر می‌تواند طیف مختلفی از باورها را بر حسب نیازهای عملی، علایق و... اتخاذ کند. آنچه او وظیفه دارد، که از حیث معرفتی انجام دهد، پرهیز از پذیرش باورهای کاذب است.^{۱۴} طبق این دیدگاه، وظایف معرفتی محدودیت‌هایی در پذیرش باورهای مختلف است، نه الزامی برای پذیرش باوری خاص. برای نلسن، وظیفه معرفتی جنبه سلبی دارد، نه ایجابی؛ یعنی عدم باور به یک سری گزاره‌ها است، نه باور به گزاره‌هایی معین.

در مقابل، برخی معتقد هستند که وظیفه معرفتی، وجهه ایجابی دارد. استیلفورد استدلال می‌کند که هر فردی وظیفه دارد تا باورهای خود را از طریق تأمل بر آنها با شواهد موجود تطبیق دهد.^{۱۵} برخی نیز مدعی هستند که تکلیف معرفتی یعنی تشکیل باور بر طبق شواهد در دسترس فرد و تلاش برای جمع‌آوری شواهد بیشتر در مواردی که هنوز اطمینان حاصل نشده است.^{۱۶} برخی نیز «جمع‌آوری شواهد بیشتر» را جز وظایف معرفتی لحاظ نمی‌کنند.^{۱۷} فیلسوفان دیگر وظیفه معرفتی را دارای جنبه‌های اجتماعی می‌دانند. لکی باور دارد که افراد نسبت به سایرین وظیفه معرفتی دارند. او می‌گوید که افراد باورهای و دیدگاه‌های دیگران را ارتقا دهند و اجازه ندهند تا افراد قربانی «ستم معرفتی (oppression Epistemic)» شوند.^{۱۸} این دیدگاه وجوه اجتماعی را به وظایف فردی معرفتی اضافه می‌کند.

13. Anthony Robert Booth, "All Things Considered Duties to Believe," *Synthese* 187, no. 2 (2012): 509, <https://doi.org/10.1007/s11229-010-9857-5>.

14. M. T. Nelson, "We Have No Positive Epistemic Duties," *Mind* 119, no. 473 (2010): 88, <https://doi.org/10.1093/mind/fzp148>.

15. Scott Stapleford and Kevin McCain, "Bound by the Evidence," in *Epistemic Duties: New Arguments, New Angles*, eds. Scott Stapleford and Kevin McCain (Routledge, 2020), 114.

16. Richard J. Hall and Charles R. Johnson, "The Epistemic Duty to Seek More Evidence," *American Philosophical Quarterly* 35, no. 2 (1998): 137.

17. David Thorstad, "There Are No Epistemic Norms of Inquiry," *Synthese* 200, no. 5 (2022): 1, <https://doi.org/10.1007/s11229-022-03896-4>.

18. Jennifer Lackey, "Epistemic Duties Regarding Others," in *Epistemic Duties: New Arguments, New Angles*, eds. Scott Stapleford and Kevin McCain (Routledge, 2020), 218.

این مرور مختصر با هدف تشریح کامل دیدگاه‌های متنوعی که در مورد وظیفه معرفتی طرح شده است یا دفاع از رویکردی خاص در این حوزه انجام نگرفت. هدف از این مرور ادبیات، تأکید بر این نکته است که نباید به علت وجود جنبه‌های مشترک، بین دو حوزه هنجاری معرفت‌شناسی و اخلاق، فهم واحدی از وظیفه اخلاقی و معرفتی داشت. وظیفه معرفتی می‌تواند به روشنی متمایز از وظیفه اخلاق فهم شود.

از طرفی در ادامه این فرض را قبول می‌کنم که وظیفه معرفتی وجود دارد و وظیفه معرفتی یک وظیفه سلبی هم نیست. این فرض از این جهت تعیین شده است که بتوان از طریق آن در باب فراوظیفه معرفتی سخن گفت. اینکه وظیفه معرفتی امکان دارد یا خیر و در صورت امکان وجود وظیفه معرفتی، این وظیفه چیست، مسئله‌ای دیگر است. برای هدف فعلی این مقاله، فقط پرداختن به مسئله تفکیک وظایف به کامل (Perfect duty) و ناقص لازم است. در بخش بعدی من این تقسیم‌بندی را واکاوی و اهمیت آن را برای فهم وظیفه و فراوظیفه معرفتی بیان خواهم کرد.

۲-۳. وظیفه ناقص

وظایف را گاهی به دو دسته کامل و ناقص تقسیم کرده‌اند.^{۱۹} اگرچه این تقسیم‌بندی به‌طور گسترده مورد استفاده است، برخی فیلسوفان آن را دقیق نمی‌دانند و مدعی هستند که چنین تقسیم‌بندی و تفکیکی به قدر کافی واضح و روشن نیست. به نظر این دسته از فیلسوفان به‌سختی می‌توان تعریفی از وظیفه ناقص ارائه کرد.^{۲۰}

گرچه کانت اولین کسی نبوده که به این تفکیک اشاره کرده است،^{۲۱} او از کسانی است که با توسعه و بیان آن در کتاب بنیاد متافیزیک اخلاق خود نقشی محوری برای این تفکیک در نظریه اخلاقی خود در نظر گرفت. به نظر کانت، وظایف ناقص اخلاقی آزادی عمل (Latitude) بیشتری به عامل انسانی برای به سرانجام رساندن وظیفه اخلاقی‌اش می‌دهد.^{۲۲} بیان مثالی می‌تواند در فهم این تفکیک کمک کند. وظایف اخلاقی مانند عمل به قول یا تعهد به نکشتن انسان‌های بی‌گناه را به طور معمول وظیفه کامل در نظر می‌گیرند. در حالی که وظایف اخلاقی مثل کمک به نیازمندان از

19. Michael Stocker, "Acts, Perfect Duties, and Imperfect Duties," *The Review of Metaphysics* 20, no. 3 (1967): 8-507.

20. S. Andrew Schroeder, "Imperfect Duties, Group Obligations, and Beneficence," *Journal of Moral Philosophy* 11, no. 5 (2014): 557, <https://doi.org/10.1163/17455243-4681020>.

21. Joe Saunders et al., "Kant and Overdemandingness I: The Demandingness of Imperfect Duties," *Philosophy Compass* 19, no. 6 (2024): 9, <https://doi.org/10.1111/phc3.12998>.

22. Simon Hope, "Kantian Imperfect Duties and Modern Debates over Human Rights," *Journal of Political Philosophy* 22, no. 4 (2014): 399, <https://doi.org/10.1111/jopp.12026>.

نمونه‌های وظیفه ناقص است.^{۲۳} مقایسه بین این دو نوع وظیفه، تمایزی را آشکار می‌کند. وظایف کامل به شدت عامل را در انجام دادن وظیفه خود در مضیقه قرار می‌دهد، ولی وظیفه ناقص را می‌توان از طرق مختلفی به سرانجام رساند و در نتیجه این نوع وظیفه یک طیفی از گزینه‌ها و اعمال را مجاز در نظر می‌گیرد و دست عامل را در این موضوع باز می‌گذارد. در همین نمونه کمک به فقیر، فرد می‌تواند از روش‌های مختلفی چنین کمکی را انجام دهد؛ همچنین مبلغ کمک نیز مشخص نیست و فرد ملزم نیست یک مبلغ دقیق و از پیش تعیین شده را پرداخت کند (مگر در موارد خاص).

پس براساس این تحلیل، وظیفه کامل در تعیین آنچه عامل باید (یا نباید) انجام دهد، بسیار سختگیر است. وظیفه ناقص برخلاف آن، ناظر به برآورده کردن غایتی خاص است، نه انجام دادن عملی خاص. این ویژگی باعث می‌شود که فرد مکلف در حیطه اخلاق، آزادی عمل در تعیین آنچه برای رسیدن به غایت مورد نظر قرار است انجام شود، داشته باشد. به این دلیل، وظیفه ناقص را می‌توان وظیفه گسترده (duty Wide) در نظر گرفت.^{۲۴}

از نظر کانت، وظیفه ناقص، وظیفه‌ای است برای عمل بر طبق یک ضابطه (Maxim)، نه انجام دادن یک فعل معین. در نتیجه، وظیفه ناقص هیچگاه به طور کامل انجام نمی‌شود. اگر عامل انسانی در برخی مواقع وظیفه ناقص را برآورده کند، ولی در برخی مواقع چنین نکند، نمی‌توان چنین فردی را به دلیل این مسئله سرزنش کرد. کانت دو وظیفه ناقص را نام برده است که عبارت هستند از وظیفه ارتقاء خود (Duty of Self-Perfection) و نیکوکاری (Duty of Beneficence) که به معنای تلاش عامل در جهت ارتقا رفاه دیگران است.^{۲۵} برای درک بهتر این مطلب، این مثال راهگشا است: فرض کنید فردی در خیابان با یک شخص فقیر و نیازمند مواجه می‌شود. غایت ناظر به وظیفه نیکوکاری الزام می‌کند که به فقیر کمک شود، اما لزومی ندارد که در این مورد خاص به فقیر مورد نظر کمک شود. اگر فرد گاهی برای نیل به این غایت به افراد نیازمند کمک می‌کند، دیگر نیاز نیست که در این مواجهه خاص الزاماً به فقیر کمک کند. بحث این است که در هر مورد از مواجهه با درخواست از فردی فقیر، کمک اجباری نیست، زیرا وظیفه در اینجا وظیفه اخلاقی ناقص است.^{۲۶}

23. Daniel Statman, "Who Needs Imperfect Duties?," *American Philosophical Quarterly* 33, no. 2 (1996): 211.

24. Allen W. Wood, "The Supreme Principle of Morality," in *The Cambridge Companion to Kant and Modern Philosophy*, ed. Paul Guyer (Cambridge University Press, 2006), 345.

25. Thomas E. Jr. Hill, "Kant on Imperfect Duty and Supererogation," *Kant-Studien* 62, nos. 1-4 (1971): 56, <https://doi.org/10.1515/kant.1971.62.1-4.55>.

26. Scott Stapleford, "Imperfect Epistemic Duties and the Justificational Fecundity of Evidence," *Synthese* 190, no. 18 (2013): 72-4070, <https://doi.org/10.1007/s11229-013-0249-5>.

وظیفه ناقص ناظر به رسیدن به غایتی خاص است؛ همچنین کانت معتقد است که اگر تعارضی بین دو گونه وظیفه کامل و ناقص وجود داشته باشد، وظیفه کامل در این شرایط اولویت دارد.^{۲۷} پس در نهایت چند تمایز را میان دو گونه وظیفه ناقص و کامل می‌توان برشمرد. نخست، وظیفه ناقص را هیچگاه نمی‌توان به شکل کامل و تام تکمیل کرد و به سرانجام رساند، در حالی که وظیفه کامل را انجام دادن کنشی معین کامل می‌کند. برای مثال، فردی نباید در یک موقعیت خاص دروغ بگوید تا به منفعتی برسد. اگر دروغ نگفت، وظیفه کامل خود را به انجام رسانده است. دوم، بر مبنای دیدگاه کانتی، وظیفه ناقص ناظر به یک غایت خاص است، در حالی که وظیفه کامل چنین نیست. سوم، همانگونه که اشاره شد در صورت تعارض بین این دو وظیفه، وظیفه کامل اولویت دارد و سطح هنجاری این دو وظیفه نباید یکسان تلقی شود.

مفهوم وظیفه ناقص به حوزه معرفت‌شناسی گسترش یافته است و برای نمونه، همانطور که قبلاً بیان شد، استیپلفورد استدلال می‌کند که افراد وظیفه‌ای معرفتی دارند برای تأمل بر باورهای خود جهت تطبیق آنها با شواهد موجود. به نظر او چنین وظیفه‌ای باید از نوع ناقص فرض شود.^{۲۸} گرچه چنین دیدگاهی ممکن است با مخالفت‌هایی همراه باشد، پرداختن به این مخالفت‌ها خارج از حوزه کار این مقاله است. آنچه اهمیت دارد این است که مفهوم وظیفه معرفتی ناقص در ادبیات بحث، امری جدید یا عجیب و ناشناخته نیست.

در مجموع باید گفت که مفهوم وظیفه ناقص مسئله‌ای چالشی و محل تفسیرهای مختلف در میان مفسران اخلاق کانت است. محور اصلی در تعریف این نوع وظیفه، تکمیل‌نشدنی بودن آن با انجام دادن کنش‌های خاص و معین است و عامل انسانی نوعی آزادی در تصمیم‌گیری برای نحوه تحقق و عمل به این نوع وظیفه دارد. همانگونه که در این بخش اشاره شد، مفهوم وظیفه معرفتی ناقص در معرفت‌شناسی طرح شده است و مشابهت‌هایی با همتای خود در اخلاق دارد. با طرح این مفهوم، ابزار لازم برای به چالش کشیدن مفهوم وظیفه معرفتی کامل فراهم شده است و در بخش بعد به این مسئله می‌پردازم.

۳-۳. مسئله پرمطالبگی

نقدی جدی به امکان وجود وظیفه معرفتی قابل طرح است و آن مسئله پرمطالبگی (Demandingness) است. پرمطالبگی بر همان اصلی بنا شده است که در بخش‌های قبلی به آن اشاره شد، یعنی «باید بر توانایی دلالت دارد». بر طبق این اصل، همانگونه که بیان شد، اگر فرد

27. Hill, "Kant on Imperfect Duty and Supererogation," 57.

28. Stapleford and McCain, "Bound by the Evidence," 114.

تواند عمل خاصی را انجام دهد، هیچ وظیفه‌ای در مورد انجام دادن آن کنش نخواهد داشت. انکار چنین اصلی، نتایج غیر قابل قبولی با خود به همراه دارد. برای نمونه با رد این اصل، این امر موجه می‌شود که افراد را ملزم به حل مسائلی کنیم که بسیار فراتر از توان آنها است.^{۲۹} پرمطالبگی را می‌توان در حوزه معرفت‌شناسی نیز اعمال کرد.

فرض کنید در شبی تاریک در حیاط منزل خود هستید. در یک لحظه شی‌ای از آسمان و نزدیک شما عبور می‌کند. در این شرایط شما چه گزاره‌ای را به عنوان باور باید بپذیرید؟ اینکه یک پرنده از کنار شما عبور کرده است یا اینکه شی‌ای از آسمان حیاط شما گذشته است یا گزاره‌ای دیگر. نلسون معتقد است که در این شرایط امکان باور به گزاره‌های زیادی وجود دارد؛ در عین حال هیچ الزامی نیست که گزاره‌ای معین، مورد تأیید قرار بگیرد. به این دلیل که فرد هیچگاه در این مورد مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد که مثلاً چرا در آن لحظه یک گزاره خاص را از میان انواع گزاره‌های موجود به عنوان باور در ذهنش شکل نداده است.^{۳۰} مسئله این است که فرد در مواجهه با موقعیتی خاص، امکان شکل دادن به باورهای متعددی دارد یا می‌تواند ساعت‌ها در مورد آنها تفکر کند یا از آنها امور متعددی استنباط کند، اما هیچ یک از این موارد وظیفه معرفتی او نیست.

در حالت کلی، اگر قرار باشد افراد وظایف معرفتی را اجرا کنند، پس باید هر زمان، که شواهدی باشد، در باب طیف وسیعی از گزاره‌ها باورهایی را شکل دهند. در بسیاری موارد، تعداد باورهایی ممکن بسیار زیاد است و گاهی در حیطه‌هایی مثل ریاضی و منطق این تعداد می‌تواند نامتناهی باشد. برای مثال از برخی اصول منطقی می‌توان طیف وسیعی از عبارات منطقی و قضایا را نتیجه گرفت.^{۳۱} واضح است که انجام دادن چنین کاری فراتر از توانایی‌های ذهنی انسان است. در نتیجه، ممکن نیست که ادعا شود فرد ملزم به دانستن یا باور به هر آن چیزی است که نتیجه صادق شواهدی است که دارد.

پس مسئله پرمطالبه بودن در این ساحت به این معنا است که وظایف معرفتی کامل صرف، فراتر از توانایی‌های شناختی انسان هستند. استدلال پرمطالبگی را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: نخست، هر الزامی در ساحت معرفت‌شناسی نیازمند این است که عامل انسانی توانایی انجام دادن وظیفه مورد بحث را داشته باشد. دوم، انسان به عنوان موجودی متناهی حد معینی از توانایی شناختی و معرفتی را داراست. این مسئله به این معنا است که وظایف معرفتی با تعداد معینی را

29. Sharon Ryan, "Doxastic Compatibilism and the Ethics of Belief," *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition* 114, no. 1/2 (2003): 57, <https://doi.org/10.1023/A:1024409201289>.

30. Nelson, "We Have No Positive Epistemic Duties," 87-88.

31. Nelson, "We Have No Positive Epistemic Duties," 88.

می‌تواند انجام دهد (فارغ از چیستی وظیفه). سوم، وظیفه معرفتی کامل شامل تعداد بسیار بالا یا نامحدودی از وظایف معرفتی است؛ بنابراین وظیفه معرفتی کامل در واقع نمی‌تواند وجود داشته باشد؛^{۳۲} البته این استدلال ارتباطی به نوع وظیفه معرفتی ندارد. وظیفه معرفتی اعم از تشکیل باورهای صادق، عدم تشکیل باور کاذب، تأمل بر باورها، جمع‌آوری منابع و شواهد، اصلاح باورهای سایر افراد جامعه یا هر چیز دیگری، نمی‌تواند وظیفه‌ای کامل باشد.

استیپلفورد در پاسخ به مسئله پرمطالبگی، پیشنهاد داده است که وظیفه معرفتی فقط باید به عنوان وظیفه ناقص فهم شود. براساس نظر او، وظیفه معرفتی مربوط به تشکیل باور نیست، بلکه ناظر به تطبیق باور با شواهد است. «تنها وظیفه معرفتی که ما داریم، وظیفه متناسب‌سازی باورهایمان با شواهد است؛ دیدگاهی که با این امر سازگار است که ما هرگز وظیفه معرفتی‌ای برای باور داشتن به یک گزاره خاص P نداریم».^{۳۳} از آنجایی که وظایف معرفتی طبق نظر او ناظر به انجام دادن کنش معرفتی مشخصی نیست، عدم انجام دادن کنشی معرفتی در موقعیتی خاص باعث نمی‌شود تا این مسئله یک ترک فعل و عدم انجام دادن وظیفه تلقی شود و این مسئله، آزادی عملی برای کنشگر فراهم می‌کند. نکته استیپلفورد در مورد اینکه وظیفه معرفتی از چه سنخی است (متناسب‌سازی باورها با شواهد موجود) مربوط به این پژوهش نیست و آنچه مورد توجه نگارنده است، رویکرد او در مورد ناقص در نظر گرفتن وظیفه معرفتی برای پاسخ به پرمطالبگی وظیفه معرفتی است. اگر این رویکرد درست باشد، وظیفه معرفتی ناقص تنها نوع وظیفه معرفتی است. این نتیجه فضا را برای پرسش محوری مقاله کنونی باز می‌کند: نسبت بین وظیفه معرفتی ناقص و فراوظیفه معرفتی چیست؟

۴. رد فراوظیفه معرفتی

فراوظیفه با وظیفه ناقص ناسازگار است. اصل ایده توضیح‌دهنده این ناسازگاری این است که هر کنشی را که در سنت اخلاقی فراوظیفه لحاظ می‌شود، می‌توان ذیل وظیفه ناقص جای داد. در این صورت نمی‌توان با این ادعا که گاهی برخی کنش‌ها بسیار فراتر از وظایف فرد هستند به سراغ مفهوم فراوظیفه رفت، زیرا وظیفه ناقص هیچ حدی ندارد و هرگز به اتمام نمی‌رسد. چنین

۳۲. خود نلسن این استدلال را دقیقاً پرمطالبگی لحاظ نمی‌کند؛ زیرا که پرمطالبه بودن به ضرورت به معنای غلط بودن نیست. مسئله این است که در عمل چنین امری (تشکیل تعداد نامتناهی باور) اصلاً شدنی نیست و امکان‌پذیر نیست. نلسن خود اصطلاح «باروری نامتناهی شواهد» (infinite justificational fecundity) را به کار برده است و تفسیر دیگری هم دارد. رجوع کنید به صفحات ۹۷-۹۹ همین مقاله.

33. Scott Stapleford, "Epistemic Duties and Failure to Understand One's Evidence," *Principia: An International Journal of Epistemology* 16, no. 1 (2012): 147, <https://doi.org/10.5007/1808-1711.2012v16n1p147>.

فهمی از مسئله در بخشی از ایده سوزان هیل (Susan Hale) از مخالفان فراوظیفه اخلاقی مطرح شده است.

هیل مقاله‌ای با عنوان «ضد فراوظیفه (Against Supererogation)» دارد. به طور خلاصه، هیل در این مقاله تلاش کرده است دو استدلال بر عدم وجود فراوظیفه اخلاقی را ارائه کند. یکی از این استدلال‌ها این است که افراد اغلب زمانی که عمل فراوظیفه را انجام ندهند، عذرخواهی می‌کنند.^{۳۴} برای توضیح این مسئله، هیل تلاش می‌کند تا تبیینی برای اعمالی که «فراوظیفه» خوانده می‌شوند ارائه کند، ولی رده اعمال فراوظیفه را نپذیرد؛ او معتقد است که در فلسفه اخلاق، سه دسته تعارض بین وظایف اخلاقی قابل تصور است: تعارض وظیفه کامل و وظیفه کامل، تعارض وظیفه کامل و وظیفه ناقص و تعارض وظیفه ناقص با وظیفه ناقص.^{۳۵} به نظر هیل، زمانی که افراد آنچه فراوظیفه خوانده می‌شود را انجام می‌دهند در واقع در میان تعارض بین دو وظیفه ناقص، آن وظیفه‌ای را انجام می‌دهند که دشوارتر است.^{۳۶} در ادامه او تلاش می‌کند تا به اِشکالی که فیلسوفی به نام تریانوسکی (Trianosky) کرده است، پاسخ دهد. مسئله این است که گاهی آنچه ناظر به وظیفه ناقص بوده را بیش از آن حدی که ضروری است، انجام می‌دهند، ولی باز هم فرد عذرخواهی می‌کند. در اینجا هیل پاسخی می‌دهد که رگه‌ای از استدلال مورد بحث این مقاله را دارد. هیل می‌گوید که مشکل سخن تریانوسکی این است که گمان می‌کند وظیفه ناقص به سرانجام می‌رسد و فرد می‌تواند آن را تکمیل کند و در این حالت فرد دیگر نباید عذرخواهی کند؛ این در حالی است که این وظیفه ناظر به یک ایدئال است و تکمیل شدنی نیست.^{۳۷ و ۳۸}

این موضوع مهمی است که نمی‌توان چنین وظیفه‌ای، یعنی وظیفه ناقص را تکمیل کرد؛ به بیانی دیگر از آنجایی که وظایف ناقص پایان‌ناپذیر هستند، هیچ کنش اخلاقی نمی‌تواند آنها را تکمیل کند. در این شرایط، هیچ فضایی برای وجود فراوظیفه اخلاقی نخواهد بود. برای مثال، همان نمونه معروف کمک به نیازمند را در نظر بگیرید؛ این وظیفه با هیچ کنش اخلاقی تکمیل نمی‌شود و به اتمام نمی‌رسد. در این شرایط، تعریف فراوظیفه اخلاقی برای کمک به دیگران ممکن نخواهد بود. هر چه فرد در این شرایط انجام دهد در دایره وظیفه اخلاق ناقص می‌ماند.

34. Susan C. Hale, "Against Supererogation," *American Philosophical Quarterly* 28, no. 4 (1991): 273.

35. Hale, "Against Supererogation," 275.

36. Hale, "Against Supererogation," 276.

37. Hale, "Against Supererogation," 278.

۳۸. رویکرد هیل در رد فراوظیفه در اخلاق مورد توجه این مقاله نیست و بحثی مبسوط در انواع عذر excuse و نسبت آن با مسئله فراوظیفه دارد. من در این مقاله از این نکته‌ای که هیل در باب تمام‌نشده بودن وظیفه ناقص مطرح کرده است، استفاده کرده‌ام.

از نظر نگارنده، این نقد دلالت‌هایی فراتر از حوزه اخلاق دارد. اگر وظیفه ناقص هیچ فضایی برای فراوظیفه باقی نمی‌گذارد، پس همین استدلال را می‌توان در معرفت‌شناسی نیز به کار گرفت. در بخش قبل، استدلال شد که تنها نوع ممکن از وظیفه معرفتی، وظیفه معرفتی ناقص است. در نتیجه، نباید طبق مبنای مورد بحث، فراوظیفه معرفتی ممکن باشد. این مسئله را می‌توان تحت استدلالی بیان کرد که من آن را «استدلال عدم تناهی» می‌نامم.

یک صورت‌بندی از این استدلال چنین است که وظیفه معرفتی در صورت وجود حتماً باید ناقص باشد. از طرفی، وظایف معرفتی هرگز تکمیل نمی‌شوند و هیچ کنشی به آنها پایان نمی‌دهد. اگر چنین باشد، آنگاه هیچ کنشی را نمی‌توان در نظر داشت که با انجام دادن آن، بتوان فراتر از وظیفه معرفتی ناقص عمل کرد. بنابراین، فراوظیفه در حوزه معرفت‌شناسی وجود ندارد. نکته کلیدی در استدلال من این است که از حیث ساختاری، وظیفه معرفتی نامحدود است و تکمیل‌شدنی نیست. البته این مسئله نباید چنین فهم شود که فرد هر کنشی که داشته باشد، همواره لایق سرزنش است و کوتاهی کرده، بلکه برعکس، این نوع وظیفه، آزادی عمل بیشتری به کنشگر می‌دهد. این عدم تناهی وظیفه معرفتی هیچ فضایی برای فراوظیفه در معرفت‌شناسی نمی‌دهد. هیچ کنش شناختی راهی برای فرازوی از وظیفه معرفتی ندارد و در چهارچوب آن باقی می‌ماند. هر کنش معرفتی بخش اول تعریف فراوظیفه معرفتی، یعنی از حیث معرفتی خوب و مطلوب بودن را ارضا می‌کند، اما شرط دوم، یعنی فراتر از وظیفه بودن را نخواهد داشت.

اکنون می‌توان سیر اصلی استدلال این مقاله را خلاصه کرد. بخش اول مدعای من این است که پرمطالبگی به عنوان مشکل جدی بر سر راه تعریف وظیفه معرفتی کامل قرار دارد و در حوزه معرفت‌شناسی می‌توان از وظیفه معرفتی ناقص سخن گفت. بخش دوم مدعای مقاله با الهام از استدلال هیل در فلسفه اخلاق جلو می‌رود. ایده وظیفه ناقص و فراوظیفه با یکدیگر سازگاری ندارند. وظیفه ناقص، هیچ فضایی برای فراوظیفه باقی نمی‌گذارد؛ در نتیجه به نظر نگارنده فراوظیفه معرفتی برخلاف مدعای برخی پژوهشگران، قابل دفاع نیست.

این استدلال پیشفرض‌های مشخصی دارد. نخست، وجود وظیفه معرفتی را می‌پذیرد، زیرا اگر وظیفه معرفتی نفی شود در عمل، فراوظیفه هم قابل تعریف نیست. دوم، تفکیک وظیفه به کامل و ناقص را می‌پذیرد. این تفکیک دارای ادبیات مفصل خود است و در این پژوهش به عنوان پیشفرض لحاظ شده است. سوم، در این پژوهش به چیستی وظیفه معرفتی پرداخته نشده است و فقط بیان شد که براساس استدلال پرمطالبگی، نمی‌توان وظیفه معرفتی کامل را پذیرفت. همانگونه که پیش‌تر بیان شد، طیف وسیعی از دیدگاه‌ها در مورد چیستی

وظیفه معرفتی مطرح شده است. آنچه پیشفرض قرار گرفت، این مطلب است که وظیفه معرفتی به نحو ایجابی وجود دارد.

ذکر این نکته لازم است که این استدلال فقط بر پایه شباهت صرف بین اخلاق و معرفت‌شناسی نیست. گرچه استدلال هیل در حوزه اخلاق طرح شده، استدلال عدم تناهی بر یک فرض مستقل از مدعای هیل پایه‌گذاری شده است: برخلاف اخلاق در ساحت معرفت‌شناسی تنها وظیفه معرفتی ناقص وجود دارد. به دلیل همین تفاوت، حتی اگر استدلال هیل در حوزه اخلاق با نقد مواجه شود، این مسئله ضرورتاً نتیجه استدلال این مقاله را زیر سؤال نمی‌برد. علت این مسئله همین اختلاف ساختاری این دو حوزه است. در حوزه اخلاق، وظیفه کامل قابل تعریف است (هرچند به فرض ممکن است نظریه‌هایی در اخلاق باشند که مخالف وظیفه کامل اخلاقی باشند). به همین دلیل، استدلال‌های مدافع فراوظیفه در اخلاق به راحتی به حوزه معرفت‌شناسی انتقال نمی‌یابد. در بخش ششم برخی مخالفت‌های احتمالی به استدلال‌ها را بحث خواهیم کرد.

۵. استدلال عدم تناهی و سه رویکرد مدافع فراوظیفه معرفتی

همانگونه که گفته شد، حامیان فراوظیفه معرفتی سه رویکرد مختلف را در دفاع از فراوظیفه اتخاذ کرده‌اند. این سه رویکرد عبارت هستند از رویکرد مصداقی، رویکرد ساختاری و رویکرد پیامدگرا. در این بخش، هر کدام از این سه رویکرد در پرتو استدلال عدم تناهی نقد و ارزیابی می‌شود.

رویکرد مصداقی تلاش می‌کند تا از طریق ارائه نمونه‌هایی از کنش‌هایی که به‌طور شهودی فراتر از وظیفه هستند از وجود فراوظیفه معرفتی دفاع کند. این در حالی است که استدلال عدم تناهی به فراوظیفه در سطح مفهوم و نظری توجه دارد. با در نظر گرفتن وظیفه معرفتی به عنوان یک وظیفه ناقص، هر کنش معرفتی می‌تواند در چهارچوب همین وظیفه فهم شود. آنچه را که رویکرد مصداقی فراتر از هر وظیفه لحاظ می‌کند، چیزی نیست به جز یک روش و مسیر برای برآورده کردن وظیفه معرفتی ناقص است. برای روشن تر شدن این تحلیل، یکی از مثال‌هایی که هدبرگ لحاظ کرده بود را در نظر آورید: فردی که هر روز بخشی از زمان خود را به تصحیح و اصلاح باورهای خود اختصاص می‌دهد.^{۳۹} این کنش معرفتی او (بر فرض اینکه این عمل مصداقی از عمل معرفت‌شناسانه باشد) نوعی عمل به وظیفه معرفتی ناقص است. اگر وظیفه معرفتی تأمل انتقادی بر باورها وجود داشته باشد، آنگاه عمل این فرد مصداقی از عمل به چنین وظیفه‌ای است. در این صورت، هیچ نیازی به فراوظیفه نخواهد بود و درواقع اصلاً فراوظیفه با وجود وظیفه معرفتی

39. Hedberg, "Epistemic Supererogation and Its Implications," 30-3629.

ناقص ممکن نیست. وظیفه ناقص، آزادی عمل را به کنشگر برای انتخاب شکل انجام دادن وظیفه معرفتی خود می‌دهد. این حقیقت که فرد الزامی به انجام چنین کار معینی ندارد به این معنا نیست که این کار، فراتر از وظیفه باشد، بلکه باید وظیفه معرفتی به صورت وظیفه‌ای ناقص فهم شود. در نهایت، رویکرد مصداقی هیچ تبیینی برای فراوظیفه معرفتی ندارد و هیچ پاسخی هم به استدلال عدم تناهی نمی‌دهد.

رویکرد ساختاری به طور کامل متفاوت است. همانطور که بیان شد به جای تکیه بر مصداق، این رویکرد استدلال می‌کند که ساحت معرفت‌شناسی یک حوزه دو وجهی است و هم وجه ارزش‌شناسانه دارد و هم وجه وظیفه‌شناسانه. با وجود این ساختار دو وجهی برای معرفت‌شناسی، وجود فراوظیفه، که خود تعریفی دو بخشی دارد و دارای دو جنبه ارزش‌شناسانه و وظیفه‌شناسانه است، ثابت می‌شود. با این حال، این نتیجه‌گیری درست نیست. استدلال عدم تناهی نشان می‌دهد که صرف دو جنبه داشتن یک ساحت هنجاری نمی‌تواند تضمین کافی برای وجود مفهوم فراوظیفه در آن حوزه باشد. ساختار و چیستی وظیفه در ساحت مورد بحث بر طبق استدلال من بر این مسئله اثرگذار است و این چیزی است که رویکرد ساختاری ندیده است. اگر وظیفه معرفتی به نحو انحصاری ناقص باشد، فقط اموری را می‌توان انجام داد که جنبه ارزش‌شناسانه در حوزه هنجاری مورد بحث دارند، ولی فراتر از وظیفه نیستند. رویکرد ساختاری بدون لحاظ مسئله کامل یا ناقص بودن وظیفه و با تکیه بر خود ساختار ساحت هنجاری نمی‌تواند مدعی اثبات فراوظیفه باشد.

در نهایت به رویکرد پیامدگرا می‌رسیم. براساس این رویکرد، پذیرش فراوظیفه در ساحت معرفت‌شناسی جنبه پراگماتیک دارد. اگر فراوظیفه معرفتی پذیرفته شود، مطالبه از کنشگر کاسته می‌شود. این کاهش فشار به نوبه خود باعث می‌شود در آینده کنشگران به سمت ترک وظایف معرفتی خود حرکت نکنند و در درازمدت جامعه از این جهت آسیب نبیند؛^{۴۰} اما این کار را وظیفه معرفتی ناقص هم می‌تواند انجام دهد. از آنجایی که وظیفه معرفتی ناقص تکمیل‌شدنی نیست، یعنی نمی‌توان آن را با کنش خاصی تمام کرد، کنشگر همواره فضایی بازتر به همراه طیفی از کنش‌ها در اختیار دارد تا کار خود را انجام دهد. در نتیجه، آن فشار ادعایی آرچر هرگز رخ نخواهد داشت. وظیفه معرفتی ناقص پرمطالبه نیست. از آنجایی که عملکرد فراوظیفه براساس استدلال من با وجود وظیفه ناقص تأمین می‌شود، بنابراین اضافه کردن آن به حوزه معرفت‌شناسی، فاقد جنبه تبیینی و اضافی خواهد بود.

40. Archer, "What's the Use of Non-Moral Supererogation?," 46-244.

به طور خلاصه، هر سه رویکرد بدون توجه به وظیفه معرفتی و چیستی و نوع آن، درصدد اثبات فراوظیفه معرفتی هستند و به نظر نگارنده در انجام دادن چنین کاری، موفق نیستند. در بخش بعد به برخی مخالفت‌های احتمالی به استدلال پاسخ خواهم داد.

۶. مخالفت‌های احتمالی به استدلال عدم تناهی

چند نقد احتمالی را می‌توان در برابر استدلال عدم تناهی طرح کرد. مخالفت نخست، ناظر به بحث شهود است. ممکن است چنین استدلال شود که برخی فعالیت‌هایی که مورد بحث است، طبق شهود افراد، فراوظیفه معرفتی است و نمی‌توان آنها را وظیفه خطاب کرد. همانگونه که در بخش‌های قبل هم بیان شد، هدبرگ طیفی از این اعمال را ارائه کرده است. برای نمونه، مثالی از هدبرگ را که در بخش‌های قبل اشاره شد در نظر بگیرید: فردی که هر شب دانشنامه می‌خواند تا معرفت خود را افزایش دهد.^{۴۱} چگونه چنین کنشی الزامی لحاظ شود و در دسته وظیفه قرار بگیرد؟ این نقد قابل قبول نیست؛ به این دلیل که وظیفه معرفتی ناقص، فهم دیگری در الزام را ارائه می‌دهد که در این فهم، کنشگر ملزم به انجام دادن کنشی خاص و معین نیست؛ به بیان دیگر با فهم وظیفه معرفتی به عنوان یک وظیفه ناقص، مصادیقی که شهود انسان آنها را جزء فراوظیفه لحاظ می‌کنند، همگی تحت وظیفه معرفتی فهم می‌شوند. به طور خاص، مطالعه یک دانشنامه، یک نوع وظیفه معرفتی ناقص است که برگرفته از وظیفه برای افزایش دانش یا بهبود باورها و تصحیح آنها است. البته کسی می‌تواند به کل منکر وجود این سنخ از وظیفه معرفتی شود که در آن صورت، دیگر این کنش فراوظیفه نخواهد بود، زیرا وظیفه‌ای نمی‌ماند که این کنش فراتر از آن باشد.

مخالفت دوم در باب مسئله پرمطالبگی است. آرچر از این مسئله برای دفاع از فراوظیفه در حوزه‌های هنجاری نااخلاقی مثل معرفت‌شناسی استفاده کرده است. گرچه او به طور مستقیم به استدلال عدم تناهی اشاره نکرده است، دیدگاهش مرتبط است. ایده محوری او، همانگونه که قبلاً هم به اجمال بیان شد، این است که بدون مفهومی از فراوظیفه، وظیفه معرفتی بسیار پرمطالبه خواهد بود. کنشگران عادی نمی‌توانند بر طبق وظایف سنگین و پرمطالبه معرفتی عمل کنند. در طی زمان، انگیزه این افراد برای عمل مطابق وظیفه معرفتی کاهش می‌یابد؛^{۴۲} به بیان دیگر در صورت کنار گذاشته شدن فراوظیفه، وظیفه معرفتی دشوار و ناممکن است و نتیجه آن افزایش تعداد افرادی است که کمتر متمایل هستند که به سراغ انجام دادن این وظیفه بروند و البته که چنین مسئله‌ای بحران‌هایی برای جامعه ایجاد می‌کند. همانگونه که در بخش قبل بیان شد، پاسخ این

41. Hedberg, "Epistemic Supererogation and Its Implications," 3632.

42. Archer, "What's the Use of Non-Moral Supererogation?," 46-244.

مشکل را می‌توان بدون مراجعه به مفهوم اضافی فراوظیفه داد. وظیفه معرفتی، ناقص راه‌حلی است که هم فشار و مطالبه را کمتر می‌کند و هم یک طیف وسیعی از گزینه‌ها را در برابر کنشگر قرار می‌دهد. به عقیده نگارنده، آرچر توجهی به پتانسیل وظیفه ناقص در حل مسئله پرمطالبگی نکرده است. در همان مثال مطالعه دانشنامه، می‌توان وظیفه معرفتی افزایش دانش یا اصلاح و بهبود آن را از طرق دیگری نیز دنبال کرد. برای نمونه، می‌توان مستندهای علمی دید یا پادکست گوش داد یا در دوره‌های آنلاین شرکت کرد. همه اینها مجموعه گزینه‌هایی است که ناظر می‌تواند برای هدف و غایت مورد بحث، که در وظیفه ناقص مطرح است، به کار گرفت.

مخالفت دیگری هم قابل طرح است؛ این مخالفت بر مبنای ابهامی است که در مفهوم وظیفه معرفتی نهفته است. ممکن است در شیوه تعریف وظیفه معرفتی اشکالاتی وجود داشته باشد. بیان شد که خود مفهوم وظیفه معرفتی، مفهومی مورد مناقشه است. دیدگاه‌های مختلفی در مورد آن وجود دارد. برخی ممکن است وظیفه معرفتی ناقص را قبول نکنند یا آن را ناسازگار بدانند. این یک مسئله جدی است، اما برای نتیجه‌ای که از استدلال این مقاله حاصل شده است، تأثیری ندارد. برای پاسخ به این نقد، چهار سناریو مختلف را بررسی می‌کنم. سناریو نخست این است که وظیفه معرفتی اصلاً وجود نداشته باشد؛ یعنی نتوان هیچ تعریف قابل دفاع و موجه‌ای از وظیفه معرفتی ارائه کرد. در این حالت، فراوظیفه معرفتی را نمی‌توان تعریف کرد، زیرا در ساحت معرفت‌شناسی به هیچ وجه الزام معرفت‌شناسانه‌ای وجود ندارد. دوم، وظیفه معرفتی وجود داشته باشد و تنها وظیفه معرفتی قابل قبول، وظیفه معرفتی کامل باشد.

در این حالت، فارغ از سنخ وظیفه معرفتی کامل (که می‌تواند ناظر به تشکیل باور، تأمل در باورها، جمع‌آوری شواهد و اصلاح باورهای دیگر افراد جامعه و... باشد)، مشکل پرمطالبگی، چالشی جدی خواهد بود. در این وضعیت، پرمطالبگی، استدلال قوی در رد وظیفه معرفتی است. پس نتیجه سناریو دوم این است که باز هم فراوظیفه معرفتی وجود ندارد. سوم، وظیفه معرفتی فقط به صورت ناقص قابل تعریف است. این فرضی است که با آن استدلال عدم تهاهی کار می‌کند. نتیجه استدلال، آنگونه که در بخش‌های قبل مطرح شد، این است که فراوظیفه معرفتی را نمی‌توان با وجود وظیفه معرفتی ناقص قبول کرد. سناریو چهارم این است که کسی ادعا کند وظیفه معرفتی وجود دارد، هم به صورت وظیفه کامل و هم به صورت وظیفه ناقص؛ در این صورت با استفاده از مسئله پرمطالبگی، بخش اول ادعا زیر سؤال می‌رود و با استفاده از استدلال عدم تهاهی، باز هم به نتیجه قبلی می‌رسیم. نتیجه تحلیل این سناریوها کنار رفتن فراوظیفه معرفتی در هر چهار حالت است. به طور خلاصه، نتیجه این چهار سناریو چنین است:

اگر وظیفه معرفتی وجود نداشته باشد، فراوظیفه معرفتی هم نخواهد بود.

اگر وظیفه معرفتی وجود داشته باشد و تنها وظیفه معرفتی کامل داشته باشیم، آنگاه مسئله پرمطالبگی مطرح است. در این حالت، خود وظیفه معرفتی زیر سؤال می‌رود و به حالت اول باز می‌گردیم.

اگر وظیفه معرفتی وجود داشته باشد و تنها وظیفه معرفتی ناقص داشته باشیم، آنگاه بنابر استدلال عدم تناهی، فراوظیفه معرفتی قابل دفاع نیست.

اگر وظیفه معرفتی وجود داشته باشد و هم وظیفه ناقص و هم وظیفه معرفتی کامل داشته باشیم، در این حالت ادعای نگارنده این است که وظیفه معرفتی کامل وجود ندارد (مشکل پرمطالبگی) و اگر وظیفه معرفتی ناقص وجود دارد، دیگر فراوظیفه معرفتی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله، استدلالی در رد فراوظیفه معرفتی ارائه شده است. ابتدا بیان شد که فراوظیفه در فلسفه اخلاق به‌عنوان مفهومی چالش‌برانگیز مطرح شده و این مفهوم به سایر ساحت‌های هنجاری نظیر معرفت‌شناسی نیز منتقل شده است؛ همچنین بیان شد که وظیفه معرفتی در حوزه معرفت‌شناسی مطرح است و طیف متنوعی از دیدگاه‌ها در مورد آن بیان شده و با وظیفه اخلاقی متفاوت است. وظیفه معرفتی در ادبیات بحث با پذیرش تفکیکی که از فلسفه کانتی برگرفته شده است به دو دسته وظیفه کامل و ناقص تقسیم می‌شود و به علت مشکل پرمطالبگی، وظیفه معرفتی کامل در ساحت معرفت‌شناسی قابل دفاع نیست و فقط می‌توان از وظیفه معرفتی ناقص در معرفت‌شناسی سخن گفت. در ادامه، استدلال عدم تناهی معرفی شد که برگرفته از نکته‌ای است که سوزان هیل در مخالفت خود با فراوظیفه در فلسفه اخلاق طرح کرده است. براساس این استدلال، وظیفه معرفتی ناقص هیچ فضایی برای فراوظیفه را باز نمی‌گذارد. هر کنش معرفتی در راستای رسیدن به غایت خاصی قابل تعریف است و با توجه به ویژگی اصلی وظیفه ناقص، یعنی تکمیل‌نشده بودن آن، هیچ کنش معرفتی آن را تکمیل نمی‌کند و هر کنش از عامل انسانی فقط در راستای تکمیل آن خواهد بود. در ادامه، پیشفرض‌های اصلی این استدلال برشمرده شد و همچنین به برخی مخالفت‌های احتمالی نسبت به رویکرد این پژوهش پاسخ داده شد.

فهرست منابع

الف-منابع لاتین:

- Alston, William P. "The Deontological Conception of Epistemic Justification." *Philosophical Perspectives* 2 (1988): 99-257 <https://doi.org/10.2307/2214077>.
- Archer, Alfred. "Do We Need to Make Room for Quasi-Supererogation?." *The Journal of Value Inquiry* 50, no. 2 (2016): 51-341. <https://doi.org/10.1007/s10790-015-9515-8>.
- Archer, Alfred. "What's the Use of Non-Moral Supererogation?." In *Handbook of Supererogation*, edited by David Heyd. Springer Nature Singapore, 2023. https://link.springer.com/10.1007/978-981-99-3633-5_14.
- Booth, Anthony Robert. "All Things Considered Duties to Believe." *Synthese* 187, no. 2 (2012): 17-509. <https://doi.org/10.1007/s11229-010-9857-5>.
- Hale, Susan C. "Against Supererogation." *American Philosophical Quarterly* 28, no. 4 (1991): 85-273.
- Hall, Richard J., and Charles R. Johnson. "The Epistemic Duty to Seek More Evidence." *American Philosophical Quarterly* 35, no. 2 (1998): 39-129.
- Hedberg, Trevor. "Epistemic Supererogation and Its Implications." *Synthese* 191, no. 15 (2014): 37-3621. <https://doi.org/10.1007/s11229-014-0483-5>.
- Heyd, David. "Supererogation." In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, edited by Edward N. Zalta. Metaphysics Research Lab, Stanford University, 2019.
- Hill, Thomas E. Jr. "Kant on Imperfect Duty and Supererogation." *Kant-Studien* 62, nos. 1-4 (1971): 55-76. <https://doi.org/10.1515/kant.1971.62.1-4.55>.
- Hope, Simon. "Kantian Imperfect Duties and Modern Debates over Human Rights." *Journal of Political Philosophy* 22, no. 4 (2014): 415-396. <https://doi.org/10.1111/jopp.12026>.
- Horgan, Terry, and Mark Timmons. "Untying a Knot from the inside out: Reflections on the 'Paradox' of Supererogation." *Social Philosophy and Policy* 27, no. 2 (2010): 29-63. <https://doi.org/10.1017/S026505250999015X>.
- Lackey, Jennifer. "Epistemic Duties Regarding Others." In *Epistemic Duties: New Arguments, New Angles*, edited by Scott Stapleford and Kevin McCain. Routledge, 2020.
- Li, Han. "A Theory of Epistemic Supererogation." *Erkenntnis* 83, no. 2 (2018): 67-349. <https://doi.org/10.1007/s10670-017-9893-3>.
- McElwee, Brian. "Supererogation Across Normative Domains." *Australasian Journal of Philosophy* 95, no. 3 (2017): 16-505. <https://doi.org/10.1080/00048402.2016.1253760>.
- Nelson, M. T. "We Have No Positive Epistemic Duties." *Mind* 119, no. 473 (2010): 83-102. <https://doi.org/10.1093/mind/fzp148>.

- Ryan, Sharon. "Doxastic Compatibilism and the Ethics of Belief." *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition* 114, no. 1/2 (2003): 47-79. <https://doi.org/10.1023/A:1024409201289>.
- Saunders, Joe, Joe Slater, and Martin Sticker. "Kant and Overdemandingness I: The Demandingness of Imperfect Duties." *Philosophy Compass* 19, no. 6 (2024): e12998. <https://doi.org/10.1111/phc3.12998>.
- Schroeder, S. Andrew. "Imperfect Duties, Group Obligations, and Beneficence." *Journal of Moral Philosophy* 11, no. 5 (2014): 557-584. <https://doi.org/10.1163/17455243-4681020>.
- Stapleford, Scott, and Kevin McCain. "Bound by the Evidence." In *Epistemic Duties: New Arguments, New Angles*, edited by Scott Stapleford and Kevin McCain. Routledge, 2020.
- Stapleford, Scott. "Epistemic Duties and Failure to Understand One's Evidence." *Principia: An International Journal of Epistemology* 16, no. 1 (2012): 77-147. <https://doi.org/10.5007/1808-1711.2012v16n1p147>.
- Stapleford, Scott. "Imperfect Epistemic Duties and the Justificational Fecundity of Evidence." *Synthese* 190, no. 18 (2013): 75-4065. <https://doi.org/10.1007/s11229-013-0249-5>.
- Statman, Daniel. "Who Needs Imperfect Duties?." *American Philosophical Quarterly* 33, no. 2 (1996): 24-211.
- Stocker, Michael. "Acts, Perfect Duties, and Imperfect Duties." *The Review of Metaphysics* 20, no. 3 (1967): 17-507.
- The Editors of Encyclopedia Britannica. "Ought Implies Can." In *Encyclopedia Britannica*. 2018. <https://www.britannica.com/topic/ought-implies-can>.
- Thorstad, David. "There Are No Epistemic Norms of Inquiry." *Synthese* 200, no. 5 (2022): 410. <https://doi.org/10.1007/s11229-022-03896-4>.
- Wood, Allen W. "The Supreme Principle of Morality." In *The Cambridge Companion to Kant and Modern Philosophy*, edited by Paul Guyer. Cambridge University Press, 2006.
- Wrenn, Chase B. "Why There Are No Epistemic Duties." *Dialogue* 46, no. 1 (2007): 36-115. <https://doi.org/10.1017/S001221730000158X>.